



اَمَامُ مُحَمَّدٍ غَزَّالِي

عِلْمُ لَدُنِّي

ترجمہ : دکتر زین الدین کیانی نژاد

معرفی چند کتاب عرفانی :

خط سوم
مقالات شمس تبریزی
اعترافات غزالی
اخلاق غزالی
غزالی با شما سخن می گوید
رهایی از گمراهی (غزالی)
ره آورد معنوی
شرح اشعار مشکل منوی
عرفان مولانا
انسان شناخت
حافظ را چگونه باید شناخت



بها، ۱۳۰ ریال

این کتاب به دلیل وجود نسخ دیگری از آن
در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
بر اساس اثر از دسترس خارج شده است
به کتابخانه تهران اهداء شده است.

فرهنگ اسلامی

۱۱

العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء

« حدیث نبوی »

وعلمناه من لدنا علماً

« قرآن کریم »

۱۴۲۰ هـ

علم لدنی

از دیدگاه غزالی

ترجمه « الرسالة الدنیة »

مترجم : دکتر زین الدین کیائی نژاد

به : «وان والای «ا» که در اینگونه
کارها ، مشوق من بود

« مترجم »



- ☐ علم لدنی ترجمه «الرسالة اللدنیه»
- ☐ مترجم : دکتر ذین الدین کیانی نژاد
- ☐ چاپ اول : پائیز ۱۳۶۱
- ☐ تیراژ : سه هزار نسخه
- ☐ چاپ : آدما
- ☐ کلیه حقوق برای مترجم محفوظ است .

تهران ۱۱ - خیابان ناصر خسرو

مؤسسه مطبوعاتی عطائی

تلفن ۳۱۸۸۹۹-۳۱۲۴۲۴

بنام خداوند متعال

مقدمه مترجم بر چاپ دوم

این رساله نخستین بار در سال ۱۳۳۳ خورشیدی بوسیله نگارنده ترجمه و در شماره‌های هشتم و نهم و دهم سال سوّم مجله ماهانه دانش در تهران بچاپ رسید از آن زمان در پی آن بودم که آن را بطور جداگانه و مستقل بطبع برسانم تا در دسترس همگان قرار گیرد و فایده آن عام باشد، متأسفانه تا این زمان توفیق حاصل نگردیده و همچنان در بوته تسامح باقی مانده است، اینک پس از حدود ۲۸ سال بر آن شدم تا با افزودن شرح حال کوتاهی از «امام محمد غزالی» مؤلف کتاب و توضیح مختصری در باره رساله، آن را کاملتر و آماده برای طبع بنمایم تا بیاری خداوند متعال منتشر و مورد استفاده عموم قرار گیرد:

امام محمد غزالی - امام زین الدین، ابو حامد، محمد بن، محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی، ملقب به حجة الاسلام در سال ۴۵۰ هجری در بلده «طابران» طوس متولد شد. بسن کودکی در طوس مشغول تحصیل گردید و علوم دینی و مقدماتی را نزدیکی از دوستان پدرش به نام

احمد رادکانی، فراگرفت و پس از آن به جرجان «گران» بقصد ادامه تحصیل سفر کرد و در نزد امام ابونصر اسماعیلی به تحصیل دانش پرداخت، آنگاه بطوس بازگشت و بعد از چندی به نیشابور رفت و در محضر ابوالمعالی امام الحرمین جوینی که از بزرگان علمای آن عصر بود، به تحصیل مشغول گردید و بعد از تکمیل تحصیلات در نیشابور او را با خواجه نظام الملک ملاقات دست داد و بواسطه محاوره و مناظره‌ای که بسا علماء آنجا داشت بزودی مورد توجه و علاقه خواجه نظام الملک قرار گرفت و خواجه تدریس نظامیه بغداد را که از نظامیه‌های مشهور و بزرگ بود، باو واگذار کرد و این درس سال ۴۸۴ هجری بود و غزالی در آن وقت بیش از ۳۴ سال نداشت.

شهرت علم و کمال و دانش و معرفت غزالی خیلی زود در همه اقطار خراسان و عراق انتشار یافت و در اندک مدتی به عالی‌ترین مدارج علمی ارتقاء پیدا کرد و بالاترین مقام را در نزد خلیفه و سلطان بدست آورد، اما غزالی در بندجاه و مقام نبود و روح بزرگ او با عالم دیگری پیوستگی داشت و شخصیت معنوی وی در قالب هیچ مقامی نمی‌گنجید بهمین جهت، پس از اینکه مدت چهار سال در نظامیه بغداد تدریس میکرد و باوج اشتها خود رسیده بود، ناگهان تحولی بزرگ در روح او پدیدار گشت و شغل و مقام و درس را یکباره رها کرد و رهسپار حجاز و دیار قبله گشت این سفر ده سال بطول کشید و در افکار و اندیشه و احوال او اثرهای مهمی بجا گذاشت، در هر يك از شهرها و دیار بیت المقدس و شام و حجاز و مصر و اسکندریه بطور ناشناس اقامت کرد و بیشتر این سفر در بیت المقدس گذشت و کتاب احیاء علوم الدین را

که یکی از آثار جاویدان اوست در آنجا تألیف نمود.

امام غزالی پس از این سفر طولانی بوطن خود شهر طوس مراجعت کرد و قصد داشت تا آخر عمر در آنجا بماند و در آنجا بسربرد، اما بنا بر درخواست فخرالملک پسر خواجه نظام الملک وزیر سلطان سنجر که از معتقدان او بود، تدریس مدرسه نظامیه نیشابور را پذیرفت و بآنجا رفت، لیکن پس از يك سال، نیشابور را ترك گفت و بطوس باز گشت و در آنجا در مسجد و خانقاه به تعلیم و ارشاد و هدایت خلق پرداخت تا سرانجام در روز چهاردهم جمادی الثانی سال ۵۰۵ هجری در زادگاه خود، طایران طوس وفات یافت و در آنجا مدفون گردید.

آثار و مؤلفات غزالی

با آنکه امام محمد غزالی در مدت ۵۵ سال عمر خود بیشتر اوقات را به تحصیل و تدریس و بهنگام ریاست دانشگاه‌های نظامیه بغداد و نیشابور برفت و آمد نزد سلطان و خلیفه و امیر گذرانده، با وجود این مؤلفات و آثار بسیاری در این مدت کوتاه، اما پربرکت خود باقی گذاشت و خوش بختانه بیشتر آنها هنوز موجود است و تعداد آنها را از عربی و فارسی بعضی دویست و بعضی دیگر تا حدود چهارصد تألیف نوشته‌اند که انتساب تعدادی از آنها به غزالی مورد تردید میباشد، بعضی از مؤلفاتش مانند المنقذ من الضلال چندین بار بزن بانه‌های بیگانه چون فرانسه، آلمانی لاتینی و حتی عبری ترجمه شده است البته همه تألیفات او مانند کتاب احیاء العلوم و کیمیای سعادت مفصل و پر حجم نیست بلکه قسمتی از آنها

رساله‌های کوتاه و مختصر میباشند اما همه پرمایه و پرمحتوی.^۱ از جمله آن رسائل، «الرسالة اللدنیة» یعنی همین رساله حاضر است که ترجمه آن از نظر خوانندگان میگذرد و در انتساب آن به امام غزالی شك و تردیدی وجود ندارد. وی در این رساله یکی از مصادر مهم شناخت و معرفت آدمی، یعنی طریقه الهام و اشراق یا علم لدنی را مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داده است.

در میان اندیشمندان بشر، دسته‌ای ادراکات حواس پنجگانه را منشأ معرفت و شناخت میدانند (راه حس) و دسته‌ای دیگر عقل و ضروریات عقلی را سرچشمه معرفت می‌انگارند (راه عقل) و دسته سوم وحی و الهام و کشف و اشراق را منبع همه علوم و معارف بشری میدانند و آن را والاترین و بهترین راه رسیدن بحق و وصول بحقیقت اعلام میدارند (راه وحی و الهام).

منبع و سرچشمه معرفت در نزد غزالی وحی و الهام و اشراق است و دو راه دیگر را هر چند لازم می‌شمارد اما کافی نمیداند. او معتقد است که حواس و عقل هر دو مصدر معرفت بحساب می‌آیند اما تنها بآنها بسنده کردن درست نیست چرا که هر دو در معرض خطا و اشتباه هستند، او به وحی علم «نبوی» و به الهام و کشف، علم «لدنی» اطلاق میکند و در این رساله پرده از راز علم لدنی برمیدارد.

وی در این رساله نخست به بیان تعریف علم و عالم و معلوم

۱ - برای آگاهی بیشتر باحوال و آثار غزالی رجوع شود به: غزالی نامه تألیف استاد فقید جلال‌الدین همائی و مؤلفات الغزالی تألیف: دکتر عبدالرحمن بدوی.

می‌پردازد و پس از آن درباره نفس و روح انسان و تجرد و بقاء آن و تمایز آن از بدن و نفس حیوانی و فرق میان اینها سخن بمیان میکشد، سپس اقسام علوم و دانش‌ها را مورد بحث قرار داده و آنها را بعلوم عقلی و نقلی تقسیم میکند و به فروع هر کدام با ویژگی‌های خاص آنها اشاره می‌نماید، آنگاه به بررسی راه‌های گوناگون و طرق مختلف کسب علم و معرفت پرداخته و به طریقه اکتساب انسانی و تعلم ربانی اشاره می‌کند و طریق دوم را طریق صواب که خاص انبیاء و اولیاء عظام است بهترین و والاترین طریق معرفی می‌نماید و بعد درجات مردم را در تحصیل علوم، بررسی می‌نماید و سرانجام علم لدنی و اسباب حصول آن را مورد بحث و بررسی قرار میدهد.

غزالی کشف و الهام را پس از وحی و الاترین و فیاض‌ترین سرچشمه معرفت میدانند و آن را مفتاح و کلید بیشتر معارف و فرهنگ بشری معرفی می‌نماید همانگونه که در سرآغاز چاپ اول اشاره شد، او علم را نوری میداند که خداوند در دل هر که بخواهد می‌افکند و روشنائی می‌بخشد و در اکثر آثارش این حدیث نبوی را می‌آورد که: «العلم نور، یقذفه الله فی قلب من یشاء» بقیه بحث را از زبان خود او بشنویم و باصل رساله به‌پردازیم، از خداوند متعال می‌خواهم که ما را براه راست و طریق مستقیم حق هدایت فرماید.

تهران- مرداد ماه ۱۳۶۱

زین‌الدین کیائی نژاد.

سر آغاز چاپ اول

رساله‌ای که ترجمه آن بنظر خوانندگان گرامی میرسد، یکی از رسائل گرانمایه و آثار جاویدان، حجة الاسلام غزالی است که از خلال مطالب آن می‌توان بطرز تفکر و وسعت نظر و دانش و بینش و صفا و خلوص نیت او پی برد و به راهی که برای رسیدن بحق و حقیقت و ادراک و حصول معرفت برگزیده آگاهی حاصل نمود. در تمام آثار این دانشمند بزرگ ایران و نابغه عالم اسلام يك مطلب مهم جلب نظر میکند و آن اینکه : وصول بحقیقت تنها بوسیله عقل امکان پذیر نبوده و راه حصول معرفت منحصر بمشاهده و تجربه نمی‌باشد، بلکه معرفت واقعی ، آن معرفتی است که از طریق کشف و شهود و الهام قلبی و راه دل بدست آید والعلم نوریقذفه الله فی قلب من یشاء .

تاریخ زندگی و شرح ماجرای حیات این صوفی صافی ضمیر و متشرع بزرگوار از حوصله این مقدمه خارج است، فقط از لحاظ توجه بمقام وی نظر جبران خلیل جبران نویسنده نامی لبنان را بشرح زیر نقل می‌نمایم :

همان غزالی و «اوگوستینوس» يك نوع رابطه معنوی و روحی

وجود دارد، برخلاف تفاوت فاحشی که بین عصر و محیط آنان از لحاظ اجتماع موجود بود، هر دو از يك منبع منشعب شده‌اند و آن عبارت از میل طبیعی و خاصیت ذاتی آن دو بود که بتدریج آنان را از ظواهر و محسوسات بمعقولات و فلسفه بالاخره به الهیات ارتقاء داده است. غزالی از دنیا و از تمام زخارف و منصب و مقام آن که حائز بود، چشم پوشید و با گوشه‌نشینی و تصوف مطالعات خود را نسبت بآن خطوط و خیطی که مرحله نهائی علم را بمرحله ابتدائی دین اتصال می‌دهد آغاز کرد و بررسی خویش را راجع بآن ظروف نهائی که معرفت و ادراک بشر با عواطف و احساسات او در آن ممزوج و مخلوط است شروع نمود.

او گوستینوس نیز پنج قرن پیش از غزالی، همین کار را کرد و هر کس کتاب «اعتراف» او را مطالعه کند خواهد دید که او دنیا و مافیها را نردبانی برای خود، جهت وصول به وجود اعلی و صعود در خویش قرار داده است، لیکن من غزالی را در وقوف به حقیقت امور و اسرار عالم از او گوستینوس، نزدیکتر بحقیقت یافته‌ام، شاید علت آن اختلاف و تفاوت میراثی است که اولی از کلیه علوم اسلامی و فلسفه یونانی و اطلاعات اسلاف خود یافته و دومی فقط از علوم کلیسا و آباء کنیسه در قرون دوم و سوم مسیحی کسب کرده است، مقصود من از میراث کلیه امور و علوم است که در خلال روزگار از فکری بفکر دیگر منتقل شده، همانگونه که برخی از خصوصیات و امتیازات جسمی اقوام از عصری به عصر دیگر انتقال می‌یابد.

بنظر من غزالی يك حلقه طلائی است که افکار متصوفه قدیم‌هند

را با عقاید فلاسفه الهی بعد از خود اتصال داده است، عقاید بودائیان قدیم نمونه‌ای از افکار غزالی و آثار «اسپینوزا» و «ویلیام بلایک» عصر جدید حکایتی از عواطف و احساسات اوست.

غزالی را در نزد خاورشناسان و دانشمندان غرب مقامی ارجمند و جایگاهی بلند است. آنان در میان فلاسفه شرق برای او و ابن‌سینا و ابن‌رشد مقام اول را قائل هستند اما روحانیان غرب او را بزرگترین و ارجمندترین متفکر عالم اسلام می‌شمارند و از عجائب اینکه در کلیسای بزرگ «فلورانس» ایتالیا که از بناهای قرن پانزدهم میلادی است تصویر غزالی در میان تصاویر فلاسفه و اساقفه و رهبانان بزرگ که در قرون وسطی پیشوایان و رهبران بزرگ جهان مسیحیت محسوب می‌شدند، مشاهده می‌گردد، عجیب‌تر از آن این است که غربی‌ها به شخصیت و مقام غزالی بیشتر از شرقیان پی‌برده و آثار او را ترجمه کرده‌اند، تعالیم او را مورد بحث قرار داده‌اند و در مناظرات فلسفی و آراء و عقاید صوفیانه او به تحقیق و مطالعه پرداخته‌اند، اما، ما کسانی که همیشه بزربان عربی سخن می‌گوئیم و می‌نویسیم خیلی کم از غزالی و آثار او بحث کرده‌ایم.^۱ باید به گفته‌های نویسنده ارجمند لبنان اضافه کرد که عجب‌تر از هر دو این است که غزالی ایرانی و یکی از مفاخر بزرگ ماست و ما متأسفانه حتی باندازه ممالک عربی هم در نشر عقاید و آثار او بحث و فحص نکرده‌ایم و تعالیم او را که سرچشمه آن تعالیم عالیه اسلام است مورد تحقیق و عمل قرار نداده‌ایم، امید است که ترجمه این رساله نفیس از این لحاظ سودمند واقع شود.

مقدمه مؤلف :

بنام خداوند بخشنده مهربان

ستایش خداوندی را سزااست که دل‌های پندگان خاص خود را با پرتو درخشان ولایت زینت بخشیده و روان آنان را به لطف و عنایت تربیت نموده و باب توحید را با کلید فهم و تعقل برای دانشمندان صاحب‌دل باز فرموده است سپس درود و رحمت بر سرور ما، سیدانبیاء محمد (ص) صاحب شریعت و راهنمای امت بسوی سعادت و بر خاندان او یعنی ناخدایان کشتی نجات و هدایت باد .

یکی از دوستان صدیق من نقل میکرد که بعضی از دانشمندان «علم لدنی» و غیبی را که خواص صوفیه و اهل سلوک بدان اعتماد دارند و معتقدند که علم مذکور قوی‌تر و عمیق‌تر از علوم مکتسبه و محصله است، انکار دارند و میگویند: «ما نمی‌توانیم چنین علمی را که مورد اعتماد و اعتقاد صوفیه است تصور نمائیم و گمان نمیکنیم کسی در جهان باشد که بدون کسب علم و تحصیل معرفت و صرفاً از روی تعقل و تفکر، بتواند بحقیقت علم و علم حقیقی نایل گردد .

من گفتم: گویا مدعی از طرق مختلف تحصیل علم اطلاع کامل نداشته و از خصایص روح انسانی و صفات آن و همچنین چگونگی وقوف بر علوم غیبیه و انعکاس علم ملکوتی در آن آگاهی نیافته است. دوست من گفت: آری آن مرد میگوید علم فقط فقه و تفسیر قرآن و کلام است و بس.

گفتم: آری لیکن او چگونه مدعی است که علم تفسیر میداند، در صورتیکه قرآن دریای بیکرانی است که همه گونه دروگوهر در آن وجود دارد و در هیچ يك از تصانیف و تفاسیر مشهور بین عوام از آن گوهرهای گران بها و حقایق عالیه، اسمی برده نشده است بلکه حقیقت تفسیر غیر از آن چیزی است که آن مدعی می پندارد.

گفت: آری آن مرد جز تفسیرهای منسوب به «قشیری» و «ثعلبی» و «ماوردی» و امثال اینها که مشهوراند تفسیر دیگری را شایسته توجه نمیداند.

گفتم بنابراین خیلی از طریق حقیقت دور افتاده است، زیرا «سلمی» با تحقیق و تتبعی که در سخنان و افکار محققان کرده، مطالب و حقایقی در تفسیر قرآن جمع آوری نموده که در هیچ يك از آن تفاسیر وجود ندارد و آن مرد که علمی جز فقه و کلام و اینگونه تفاسیر عامیانه نمی شناسد، گویا از اقسام علوم و از درجات و حقایق و ظواهر و باطن آن آگاهی نیافته است عادت بر این جاری شده که جاهل يك موضوع منکر آن موضوع می شود و آن مدعی هم که از شراب حقیقت قطره ای ننوشیده و از علم لدنی بوئی نبرده چگونه می تواند آن را در كنو اقرار نماید و چگونه حاضر می شود که برخلاف تقلید به چیزی که معرفت

ندارد اعتراف کند و آن را بپذیرد؟

دوستم گفت: میل دارم که شمه‌ای از مراتب علوم و همچنین کیفیت «علم لدنی» را بطوریکه خود بدان اعتقاد و اعتماد داری بیان کنی و برشته تحریر در آوری.

گفتم: بیان این موضوع بسیار مشکل است، لیکن می‌توانم مقدمات آن را تا حدی که حال و مجال مقتضی است، آنچه در ضمیر دارم شروع کنم و بدیهی است از طول و تفصیل بمفاد خیر الکلام مادل و قل خودداری خواهم کرد و از خداوند متعال توفیق و یاری جسته، خواهش دوست فاضل و گرانمایه را در این رساله کم‌مایه اجابت مینمایم.

فصل - در تعریف، علم و عالم و معلوم

باید دانست که علم عبارت از تصویری است که نفس ناطقه انسانی، نسبت به حقایق اشیاء مفرده و مجرد از مواد و اعیان خارجی و کیفیت و کمیت و جواهر و اعراض آنها حاصل میکند.

عالم کسی است که به اشیاء احاطه حاصل کرده، آنها را درک و تصور می نماید و معلوم آن چیزی است که تصور آن در نفس منقوش و منعکس میگردد.

و نیز باید دانست که: شرافت و ارزش علم بقدر ارزش و شرافت معلوم و مقام و مرتبه عالم بر حسب مقام و مرتبه علم میباشد. و چون تردید نیست که شریف ترین و والاترین و ارجمندترین معلومات بشری خداوند یگانه و آفریننده دانا و تواناست، پس علم بخداوند که عبارت از علم توحید و خداشناسی است، برترین و شریف ترین و عالی ترین علوم میباشد و تحصیل این علم ضروری و بر تمام عقلا و خردمندان واجب و فرض است، چنانکه صاحب شریعت علیه الصلوٰة والسلام فرموده است :

طلب العلم فريضة على كل مسلم

تحصیل علم بر هر مسلمانی واجب است

و نیز برای تحصیل این علم امر بمسافرت فرموده و گفته است :

اطلب العلم ولو بالصين

- دانش را جستجو و طلب کنید هر چند تا کشور چین باشد -

و دانشمندان این علم هم فاضل ترین و والاترین دانشمندان

میباشند.

به همین سبب است که خداوند بزرگ در ردیف بالاترین مراتب

نام آنان را ذکر فرموده، آنجا که گفته است:

شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة و اولو العلم

- خداوند و ملائکه و دانشمندان گواهی میدهند که جز او

خدائی نیست -

بنابر این علماء علم توحید بطور اطلاق پیامبران و پس از آنان

دانشمندان هستند که وارث پیامبران میباشند.

علم توحید و معرفت آفریدگار هر چند والاترین علوم بوده و

ذاتاً کامل و شریف است، اما این امر موجب نفی علوم دیگر نمیگردد،

بلکه تحصیل این علم مبتنی بر مقدماتی است که آنرا باید از بسیاری از

علوم مختلف دیگر مانند علم نجوم، هیئت و سایر علوم تحصیل نمود

و همچنین از علم توحید نیز علوم دیگری را میتوان بدست آورد که مادر

جای خود همه اقسام آنرا بیان خواهیم کرد.

باید توجه داشت که هر علمی ذاتاً و صرف نظر از معلوم، نیک و

شریف است حتی علم سحر، هر چند که باطل و لغو است، زیرا علم

ضد جهل است و جهل از لوازم ظلمت و ظلمت لازمه سکون و سکون توأم بانیستی و عدم میباشد. در صورتیکه علم مرادف باهستی و وجود است و بدیهی است که وجود بهتر از عدم میباشد، ارشاد، هدایت، حق، حرکت و نور نیز همه در سلك وجودند، پس وقتی که وجود و الاثر از عدم بود، علم هم بهتر و عالی تر از جهل است، چه، جهل مانند نابینائی و تاریکی است و علم بسان نور و بینائی. آیا کور و بینا و نور با ظلمت با هم مساوی هستند؟ خداوند متعال باین نکته ها اشاره کرده و فرموده است که:

قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون

- بگو ای رسول، آیا کسانی که میدانند با آنان که نمیدانند

مساوی هستند. -

وقتی دانستیم که علم بهتر از جهل است، حال باید بدانیم که جهل از لوازم جسم و علم از صفات روح میباشد، پس روح شریف ترو و الاثر از جسم میباشد.

علم را اقسام بسیاری است که در فصلی جداگانه و همچنین برای عالم در کسب علم طرق متعددی است که در فصلی دیگر بیان خواهیم کرد و اکنون پس از تعریف علم و معرفت فضیلت علم، آنچه باید معلوم شود معرفت نفس است که مقرومحل و آینه علوم میباشد، چه آنکه جسم ممکن نیست محل و مقرومحل شود زیرا اجسام متناهی و محدود هستند و با کثرت و عدم تناهی علوم تناسبی ندارند: بلکه در اجسام جز نقوش و رسوم چیز دیگری قابل انعکاس نیست در صورتیکه نفس استعداد پذیرفتن کلیه علوم را بدون ممانعت و مزاحمت و زوال و ملال دارا میباشد و ما اینک در پیرامون نفس و روان، بطور اختصار سخن میگوئیم.

فصل - در شرح نفس و روح انسانی

خداوند متعال انسان را از دو چیز آفریده است، یکی از آنها عبارت است از ماده تاریک و مرکب و کدر خاکی که در تحت عوامل طبیعی و کون و فساد واقع شده و قائم بغیر است و دیگری از روح مجرد و بسیط و فروزنده درک کننده که محرك و مکمل کلیه آلات و اجسام است تن را از مواد غذائی و مرکب بوجود آورده و بوسیله عوامل طبیعی پرورش داده است، ارکان آن را مستحکم ساخته و تشکیلاتش را کامل و حدود آن را تعیین کرده است ولی گوهر یکتا و کامل و مکمل و سودمند «روح» را از «امر» غیبی خود ابداع فرموده است .

مقصود من از نفس و روح، نیروی طالب غذا یا نیروهای محرك شهوت و غضب و یا نیروئی که در قلب وجود دارد و منشأ حس و حرکت و حیات از قلب باعضاء دیگر میباشد، نیست، چه، این نیروها روح حیوانی نامیده می شوند و حس و حرکت و شهوت و غضب قوا و لشکریان آن محسوب میگردند، مثلاً قوه اشتها بذا که در اثر اعمال کبد در آدمی وجود دارد، روح طبیعی نامیده می شود و هضم و دفع از

آثار و صفات آن هستند و همچنین کلیه قوای مربوط به توالد و تناسل و دیگر قوای طبیعی، خدمتگزار تن و تن خدمتگزار روح حیوانی است و روح حیوانی آن نیروها را از تن میگیرد و بر حسب تمایل خود آنها را بکار می‌بندد.

و اما نفس، آن جوهر بسیط و کاملی است که شأن و مقام او جز تذکر، تفکر، تدبیر، تشخیص و بصیرت چیز دیگری نیست، تمام دانش‌ها را می‌پذیرد و هیچگاه از قبول و درک اشیاء مجرد و عاری از ماده ملول و خسته نمیگردد و این جوهر نفس، رئیس ارواح و امیر کلیه قواست و همه نیروها خدمتگذار او و مطیع اوامر او میباشند.

برای نفس ناطقه انسانی یعنی آن گوهر، نزد هر دسته‌ای نامی خاص است. فلاسفه آن را «نفس ناطقه» می‌نامند. قرآن از آن به «نفس مطمئه» و «روح امری» تعبیر میفرماید، صوفیه از آن تعبیر به «قلب» میکنند، اختلاف در اسامی است و معنی یکی است و در آن اختلافی وجود ندارد، بنابراین «قلب» و «روح» باصطلاح ماو «مطمئه» به تعبیر قرآن همه از اسامی «نفس ناطقه» هستند و نفس ناطقه عبارت است از جوهری بسیط و فعال و درک کننده و هر جا که ماروح مطلق یا قلب میگوئیم مقصود همین جوهر مجرد میباشد.

صوفیه روح حیوانی را «نفس» می‌نامند و در شرع هم همین نحو اطلاق شده چنانکه فرموده است.

اعدی عدوك نفسك الّتی بین جنّیک

- دشمن ترین دشمنان تو نفس تو است که در کنارت هست. -

که شارح بآن نفس اطلاق کرده و باضافه آن را تأکید فرموده

است که : آن چنان نفسی که در میان دو پهلوی تو قرار گرفته است ، اطلاق این لفظ اشاره به نیروی شهوت و غضب است که از قلب برخاسته می شوند و قلب همان است که در میان دو پهلوی واقع شده است .

پس از معرفت اسامی نفس ، اکنون باید دانست که محققین و دانشوران در باره حقیقت این جوهر نفیس عقاید و آراء مختلف و تعبیرات متفاوتی دارند: متکلمین که در علم جدل مشهور و معروف اند، نفس را جسم میدانند و میگویند نفس جسم لطیفی در مقابل این جسم کثیف مادی است و بعقیده ایشان بین روح و تن جز لطافت و کثافت فرقی وجود ندارد .

بعضی روح را عرض شمرده اند، چنانکه برخی از پزشکان بر این عقیده اند. و بعضی دیگر خون را روح پنداشته اند و همه این گروه ها تنها به تخیلات خود اکتفا کرده و شوق سومی را جستجو نکرده اند.

باید دانست که سه قسم روح وجود دارد : جسم، عرض و جوهر مجرد. روح حیوانی جسمی است لطیف مانند چراغی فروزان که در شیشه دل یعنی آن شکل صنوبری که در سینه آویزان است، نهاده شده، زندگی روشنائی آن چراغ و خون نفت (روغن) آن وحس و حرکت نور آن و شهوت و حرارت و خشم دود آن و قوه اشتها که در کبد نهفته است و، خدمتگزار و پاسبان و نماینده آن بشمار می آیند.

این روح در تمام حیوانات و همچنین در انسان وجود دارد که خود جسم است و آثارش اعراض. این روح را بادلش و فضیلت الفتی نیست، نه برآز آفریده ها میتواند پی ببرد و نه بحق آفریدگار شناسائی دارد؛ بلکه خدمتگزار اسیری است که بامرگ بدن می میرد و با انهدام

آن منهدم میگردد، اگر خون زیاد شود، بعلت زیادی حرارت این چراغ خاموش میگردد و اگر نقصان پیدا کند، بسبب غلبه برودت آن نیز خاموش می شود و خاموشی آن سبب مرگ و نابودی بدن میگردد.

این روح مخاطب خداوند متعال و مورد تکلیف احکام دین نیست چه آنکه جانوران و حیوانات طرف خطاب و مکلف با احکام شرع نمیباشند و اینکه انسان مکلف مخاطب واقع شده برای خاطر چیز دیگری است که ویژه اوست و دیگر حیوانات واجد آن نمی باشند و آن چیز همان نفس ناطقه و روح مطمئنه است و این روح نه جسم است و نه عرض، بلکه امری خدائی میباشد چنانکه فرموده است :

قل الروح من امر ربی

- بگو ای رسول روح از امر پروردگار من است. -

و نیز فرموده است :

یا ایته النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه
- ای نفس مطمئن و دل آرام بحضور پروردگارت باز آی که تو
از او خوشنودی و آواز تو راضی. -

و امر خداوند نه جسم و نه عرض، بلکه قوه ای است الهی مانند عقل اول و لوح و قلم که جواهری فرد و جدا از ماده بوده و از انوار مجرد معقول و نامحسوس میباشد و روح یا قلب باصطلاح مامثل همین جواهر مجرد هستند که فساد ناپذیر است و هیچگاه نیست و نابود و مضمحل نخواهد شد بلکه از بدن جدا می شود و منتظر میماند تا روز رستاخیز دوباره بسوی آن باز گردد چنانکه در شرع آمده است.

در علوم فلسفی، بابراهین قطعی و دلایل روشن ثابت شده است

که نفس ناطقه انسانی، نه جسم است و نه عرض، بلکه جوهری است مجرد، باقی، لایزال و فساد ناپذیر، و ما از بیان دلائل واقامه برهان در اینجا بی نیازیم، زیرا دلائل و براهین مذکور در جای خود بیان شده و هر کس بخواهد می تواند به کتابهای مربوط باین فن مراجعه نماید و از آنها آگاهی یابد.

و اما راهی که ما در پیش گرفته ایم راه استدلال و برهان نیست، بلکه راه کشف و عیان و اعتماد به رؤیت و ایمان است.

خداوند متعال روح انسان را گاهی به «امر» خود و گاهی به «عزت»

خود نسبت داده و فرموده است:

فنفخت فیه من روحی

- پس دمیدم در او از روح خودم. -

و نیز فرموده است:

قل الروح من امر ربی

- بگو ای رسول روح از امر پروردگار من است. -

و نیز گفته است:

ونفخنا فیه من روحنا

- ما از روح خودمان در او دمیدیم - بدیهی است که خداوند

متعال برتر و والاتر از آن است که جسم، یا عرض را بخود نسبت دهد

که پست و ناچیز و در معرض فنا و زوال و تغییر و فساد میباشد و همچنین

شارع صلی اله علیه وسلم فرموده است:

الارواح جنود مجنونة

- ارواح صفوف منظمی میباشند. -

و نیز فرموده است :

ارواح الشهداء فی حواصل طیور خضر

- ارواح شهیدان در چینه‌دان (در جوار) های مرغان سبز بسر می‌برند (کنایه از خوش بختی و ابدیت آنها است). در صورتیکه عرض، پس از نابودی و نیستی جوهر، نیست و نابود می‌شود، زیرا قائم بالذات نیست و جسم چنانکه در کتب حکمت ذکر شده، تجزیه و تحلیل می‌گردد بهمان نحو که پیش از ترکیب از ماده و صورت، بوده است.

وقتی ما باینگونه آیات و اخبار و براهین عقلی بر میخوریم، پی می‌بریم که : روح جوهری است، بسیط، مجرد، کامل و زنده بالذات که صلاح و فساد دین و آئین از او سرچشمه می‌گیرد و از او ناشی می‌شود و روح طبیعی و حیوانی و کلیه نیروهای بدن از توابع و فرمانبرداران او می‌باشند. این جوهر بسیط، صور معلومات و حقایق موجودات را درک میکند بی آنکه توجهی باشخاص و ایمان آنها داشته باشد و روح قادر است بدون اینکه انسانی را دیده باشد، حقیقت انسانیت را درک کند، چنانکه فرشتگان و ملائک و شیاطین را درک میکند بدون اینکه نیازی بدیدن اشخاص و افراد آنها پیدا کند، زیرا حواس مردم قادر بر رؤیت آنها نیستند و حقیقت آنان را میتوانند درک کنند.

دسته‌ای از صوفیه می‌گویند همانطور که تن چشم دارد و با آن ظواهر را می‌بیند، دل را هم دیده‌ای است که با آن حقایق را می‌نگرد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است :

ما من عبد الا وقلبه عینان، یدرك بهما الغیب فاذا اراد الله تعالی بعد خیراً، فتح قلبه لیری ما هو غائب عن بصره

- هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه در دل او دودیده وجود دارد که بوسیله آنها امور غیبیه را مشاهده میکند و خداوند متعال هر گاه بخواهد دیدگان دل او را باز میکند تا آنچه را که از چشم‌های وی نهان است عیان ببیند. -
و این روح با مرگ بدن نمی‌میرد، زیرا خدا او را ببارگاه خود دعوت کرده و فرموده است:

ارجعی الی ربك.

بلکه از بدن و تن اعراض می‌کند و از آن جدا می‌شود و لازمه این اعراض تعطیل قوای حیوانی و طبیعی و توقف از حرکت است که این توقف تعبیر به مرگ میگردد.

اعتماد و توجه اهل طریقت، یعنی صوفیه به روح و دل، خیلی بیش از اعتمادی است که آنها نسبت به شخص و تن دارند، چون روح از سوی پروردگار متعال است، بدین‌روی مانند غریب و بیگانه‌ای در بدن بسر می‌برد و همه توجهش باصل و مبدأ خود میباشد و روی این اصل در صورتیکه قوی شود و در لجن‌زار طبیعت فرو نرود، استفاده و استفاده او از اصل و مرجع خویش بیش از سودی است که از سوی تن باو میرسد.

پس از اینکه معلوم شد که روح جوهری است بسیط و همچنین دانسته شد که هر جسمی ناگزیر نیازمند به مکان است و هر عرضی بدون جوهر قابل بقانمی‌باشد، باید دانست که این جوهر بسیط در هیچ محلی حلول نکرده و در هیچ مکانی سکونت ندارد و بدن مکان روح یا محل نفس نیست، بلکه بدن ابزار روح و اسباب نفس و مرکب دل میباشد و

روح متصل باجزاء بدن نیز نیست همانگونه که منفصل و جدا از آن هم نمیباشد، بلکه محیط به بدن و افاده و افاضه کننده به آن است، نخستین نوری است که بر مغز تجلی میکند و مغز اولین تجلی گاه تجلیات خاص اوست، قسمت اول مغز پاسبان او و قسمت وسط وزیر و مدیر او و قسمت آخر مغز خزانه و خزانهدار او و اجزاء بدن نیروهای پیاده و سنواره او، روح حیوانی خدمتگزار او، روح طبیعی و کیل و نماینده او خود بدن مرکب او، جهان میدان او، زندگی سرمایه او، حرکت تجارت او، دانش سود او، آخرت هدف و مقصد او، شرع راه او، نفس «اماره» دشمن در قلب او، نفس ملامت کننده «لوامه» هشدار دهنده او، حواس ظاهر جاسوسان و همکاران او، دین نگهبان او، عقل استاد او، حس شاگرد او، بشمارمی آیند و پروردگار جهان از ماوراء همه اینها مراقب اوست.

روح بدین وصف که گفته شد و باین ابزار و آلات که شمرده شد، باین بدن مادی توجه تامی ندارد و بدان اتصال نمی یابد، بلکه بآن افاضه میکند و متوجه آفریدگارش می سازد و به امر پروردگار خود تامت معینی از آن استفاده می نماید.

بنابراین در این سفر و مدت سفر، روح را کاری جز کسب معرفت و تحصیل دانش نیست، چه، تنها زینت روح در جهان ابدی زینت و زیبای دانش است و مال و اولاد که زینت حیات دنیوی هستند، زیننده او نتوانند بود، همچنانکه چشم بدیدن مناظر و گوش به شنیدن صداها و زبان آماده برای بیان سخن ها و روح حیوانی مست لذت های شهوانی و روح طبیعی عاشق لذایذ حیوانی است، به همانگونه روح قدسی و

دل آرام انسانی در تمام مدت حیات جز علم و معرفت ، چیز دیگری نمی جوید و به چیز دیگری دل نمی بندد، همیشه و در همه عمر خود را به زیب علم زینت میدهد و اگر به چیزی جز علم توجه کند ، تنها برای مصلحت و منفعت بدن است نه از لحاظ هدف و مقصد خود .

اکنون که احوال روح و دوام و بقاء او و عشق و علاقه او به علم و معرفت دانسته شد لازم است به اقسام علم توجه نمائیم ، هر چند که اقسام آن بسیار است، لیکن مابطور اختصار آن را برمی شمیریم؟

فصل - در اقسام علم

باید دانست که علم بر دو گونه است، یکی شرعی و دیگری عقلی. بیشتر علوم شرعی در نزد آنان که آگاهی دارند، عقلی بشمار می آید، همانگونه که بیشتر علوم عقلی در نزد دانشمندان آن علوم شرعی هستند. و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور.

و کسی که خدا باو افاضه نور نکند برای او نوری نخواهد بود. قسم اول یعنی علم شرعی، خود بر دو گونه است: یکی اصول و دیگری فروع. علم اصول یا علم توحید عبارت است از توجه و معرفت به خداوند و صفات قدیمه و فعلیه و ذاتیه او که به نام های گوناگون، بیان شده است و همچنین نظر و مطالعه در احوال پیامبران و بعد، احوال امامان و صحابه و توجه به مرگ و حیات و روز رستاخیز و حشر و نشر و حساب و وصول به فضل پروردگار از اصول عقاید محسوب می شوند و تمسك محققان این علم درباره این امور، اولاً آیاتی از قرآن کریم و ثانیاً احادیث نبوی (ص) و ثالثاً دلایل عقلی و براهین قیاسی است.

دانشمندان این علم، مقدمات قیاس جدلی و مبانی آن را از منطق و فلاسفه گرفته اند اما بیشتر الفاظ و عبارات را در غیر مورد خود استعمال

نموده و در اصطلاحات و عبارات آنان از قبیل جوهر و عرض و دلیل و برهان و حجت و غیره تعبیراتی کرده‌اند، بطوریکه معنی هر لفظی از الفاظ نزد هر دسته و گروهی مختلف و متفاوت می‌باشد. مثلاً مقصود فلاسفه از جوهر، چیزی، و صوفیه چیزی و متکلمان چیز دیگری است. همچنین دیگر مسائل که مقصود ما در این رساله تحقیق معانی و الفاظ و تشریح عقاید و آراء این نحله‌ها نیست و در این باب بحث نمی‌کنیم.

این دسته^۱ در اصول عقاید و علم توحید، مخصوصاً به کلام و بحث و استدلال توجه خاص دارند و بهمین مناسبت «متکلم» لقب یافته و بدین نام مشهور شده‌اند، بطوریکه علم کلام معروف به علم توحید گردیده است.

از جمله علم اصول تفسیر قرآن است، چه آنکه قرآن از بزرگترین و والاترین و گرامی‌ترین کتابهاست و در آن رموز و اسرار بسیاری وجود دارد که هر عقلی نمی‌تواند بر آن راه یابد، مگر کسانی که در فهم کتاب حق مورد عنایت و الطاف او قرار گرفته‌اند.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است :

ما من آية من آیات القرآن الا ولها ظهور و بطن و لبطنه بطن
الی سبعة بطن .

هیچ آیه‌ای از آیات قرآن نیست مگر اینکه برای آن آیه ظاهر و

باطنی است برای آن باطن نیز باطنی است تا هفت بطن .

و در حدیث دیگری تانه بطن آمده و نیز فرموده است :

لكل حرف من حروف القرآن حد و لكل حد مطلع .

۱- کسانی که در اصول عقاید با استدلال عقلی مستمسک می‌شوند.

- برای هر حرفی از حروف قرآن حدی و برای هر حدی مطلبی است. -

خداوند متعال خبر داده است که در قرآن کریم کلیه علوم و حقایق، ظواهر موجودات و اسرار آن از كوچك و بزرگ و محسوس و معقول وجود دارد و اشاره باین معنی است که فرموده:

لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین

- خشك و تری در جهان نیست مگر اینکه در کتاب مبین موجود می باشد. -

و نیز فرموده است:

لیدبروا آیاته ولیتذکروا لوالالباب.

- باید خردمندان متذکر آیات او باشند و در آن تعقل نمایند. -

بنابراین وقتی امر قرآن از بزرگترین امور و فهم آن از مشکلات می باشد کدام مفسری است که بتواند چنانکه باید حق آن را اداء نماید و کدام دانشمندی است که از عهده حل اسرار آن بر آید؟ آری هر يك از مفسران باندازه توانائی و فهم خود به تفسیر قرآن پرداخته و بمقدار عقل و دانش خویش به بیان معانی آن همت گماشته و هر يك چیزی گفته اند لیکن در حقیقت چیزی نگفته اند.

علم قرآن مشتمل است بر علوم اصول و فروع شرعی و عقلی. بنابراین بر مفسر لازم است که قرآن را از جهات و ابعاد مختلف، از نظر: لغت، استعاره، ترکیب لفظ، جهات نحو و صرف، از لحاظ عقاید فلاسفه، آراء صوفیه مورد توجه و تحقیق قرار دهد تا تفسیر او بحقیقت و واقع نزدیک باشد و هر گاه یکی از جهات و ابعاد اکتفا کند و بیک فن قناعت

نماید، نمی‌تواند از عهده بیان واقعه برهان برآید.

و نیز از جمله علم اصول، علم حدیث و اخبار است. پیغمبر اکرم (ص) فصیح‌ترین مردم عرب و عجم بود و معلم او از سوی خداوند باو وحی می‌فرمود و عقل او بر همه موجودات آسمانی و زمینی محیط و دانا بود و در زیر هر کلمه‌ای از کلمات او، بلکه هر لفظی از الفاظ او دریائی از اسرار و گنجینه‌ای از رموز نهفته است. بنابراین علم اخبار و معرفت حدیث و آثار او موضوعی مهم و امری بزرگ می‌باشد. هیچ کس نمی‌تواند چنانکه باید بسخنان رسول و علم حدیث نبوی احاطه پیدا کند و به آن وقوف کامل یابد مگر اینکه با اعمال و اجرای دستورهای شارع، نفس خود را مذهب و دل خویش را با توجه براه حق و ارشاد شرع از انحراف حفظ نماید.

کسی که می‌خواهد در راه تفسیر قرآن و تأویل اخبار قدم گذارد و بیانش با حقیقت منطبق باشد، لازم است که نخست به علم لغت آگاهی حاصل کند، در علم نحو مهارت کامل پیدا نماید، در میدان قواعد و اصول صرف و اعراب ممتاز گردد. چه، علم لغت نردبان سایر علوم محسوب است و کسی که باین علم آگاهی نداشته باشد، راهی برای کسب علوم ندارد. بدیهی است کسی که بخواهد بر بالای سطحی قرار گیرد. ناچار باید اول برای خود نردبانی تهیه کند، سپس بآنجا بالا برود، علم لغت نیز برای دیگر علوم وسیله ارتقاء و نردبان صعود می‌باشد. بنابراین هیچ دانشجوئی از علم لغت بی‌نیاز نتواند بود زیرا چنانکه گفته شد علم لغت مبنا و اصل هر قاعده و اصلی است.

نخستین مبحث علم لغت معرفت حروف است که بمنزله کلمات

مفرد می باشد پس از آن، شناختن افعال، مثل افعال ثلاثی و رباعی و غیره لازم است و همچنین بر لغوی است که با شعار عرب، مخصوصاً به اشعار دوره جاهلیت که بهترین و محکم ترین اشعار عرب و مایه نشاط خاطر و خورسندی روح است توجه دقیق نماید. لیکن با وجود علم لغت و با توجه با شعار عرب و حروف و کلمات عربی، تحصیل علم نحو نیز لازم و ضروری است چه، علم نحو برای علم لغت بمنزله ترازو برای سیم و زر و منطق برای فلسفه و عروض برای شعر و متر برای پارچه و کیل برای غلات بشمار می آید. بدیهی است هر چیزی که با ترازوی مخصوص بخود وزن نشود، حقیقت کم و زیاد آن معلوم نخواهد شد. پس علم لغت وسیله و مقدمه ای است برای رسیدن به علم تفسیر و اخبار و علم قرآن و از دلایل علم توحید محسوب می گردد و علم توحید علمی است که نفوس آدمیان جز بوسیله آن راه نجات ندارند و ایمنی از روز رستاخیز جز بوسیله آن مقدور نمی باشد. این بود بیان علم اصول عقاید یا اصول دین.

نوع دوم از علم شرعی علم فروع یا علم احکام می باشد، چه آنکه علم یا نظری است و یا عملی، علم اصول علمی است نظری و علم فروع علمی عملی است، علم عملی مشتمل است بر حقوق سه گانه زیر:

اول: حق خداوند متعال که عبارت است از ارکان عبادات مانند: مباحث طهارت، نماز، روزه، زکوة، حج، جهاد، ادعیه، نماز عیدین و نماز جمعه و مستحبات از قبیل نوافل و غیره.

دوم: حق بندگان نسبت بیکدیگر که عبارت است از مقررات اجتماعی که خود بردو گونه است؛ یکی باب معاملات مثل بیع، شرکت،

هبه، قرض، قصاص و تمام مباحث دیات، دیگری ایقاعات و عقود مانند: نکاح، طلاق، عتق، رق و مباحث و مسائل ارث که این دو نوع را اصطلاحاً فقه می‌نامند و علم فقه علم شریفی است که نفع آن عام و برای عموم مردم بعلت نیازی که بدان دارند ضروری و سودمند می‌باشد.

سوم: حق شخص نسبت بسروح خود که عبارت است از علم اخلاق و اخلاق یا مذموم است که باید از آن پرهیز نمود و یا ممدوح است که لازم است آنرا کسب کرد و روح را بوسیله آن زینت بخشید و این دو در قرآن مجید و احادیث نبوی تشریح و تبیین گردیده و هر کس خود را بآنها بیاراید، بهشت جاویدان خواهد یافت.

و اما قسم دوم از تقسیم اولیه علم، یعنی علم عقلی، علمی است بسیار مشکل که حقیقت و خلاف حقیقت در آن ممکن الوقوع می‌باشد این علم به سه مرتبه منقسم می‌گردد:

مرتبه اول علم ریاضی و علم منطقی. از جمله علم ریاضی حساب است که از عدد بحث میکند و هندسه است که از مقادیر و اشکال گفتگو می‌نماید، هیئت است که در پیرامون افلاک و ستارگان و مناطق زمین و لوازم آن بررسی و تحقیق می‌نماید، احکام موالید و طالع شناسی هم از این علم پدید می‌آید و از جمله علم ریاضی موسیقی است که ناظر بر تعیین ثبوت او تار می‌باشد.

اما علم منطقی، علمی است که در ادراکات تصویری انسان و بیان حد و رسم و یا در قضایای تصدیقی و شرح قیاس و برهان بررسی و فحوص میکند، روی این اصل علم منطقی نخست به مفردات می‌پردازد و آنگاه مرکبات قضایا و اقسام قیاس سپس برهان را که آخرین مسائل منطقی

است مورد بحث قرار میدهد.

مرتبه دوم یا مرتبه وسط علم طبیعی است. در این علم از جسم مطلق، مبانی و ارکان جواهر، اعراض، حرکت، سکون، کیفیت آسمانها و اشیاء فعلی و انفعالی بحث میکند، مراتب موجودات، اقسام نفوس و اجسام، چگونگی حواس و کیفیت ادراک آنها و همچنین علم پزشکی یا علم ابدان و شناسائی بیماریها و کیفیت معالجه و وسائل مربوط به آن نیز از این علم منشعب میگردد و از متفرعات این علم است، جوشناسی، معدنشناسی، شیمی و مانند اینها.

مرتبه سوم که بالاترین مراتب میباشد عبارت است از بحث در وجود و تقسیم آن به واجب و ممکن و بررسی در وجود آفریدگار جهان و صفات و افعال و اوامر و احکام و مشیت او و چگونگی ترتب ظهور موجودات از او و همچنین تحقیق در قضایای علوی، جواهر بسیط عقول مجرد، نفوس کامل، احوال فرشتگان و شیاطین و بالاخره تعمق در علم نبوت و موضوع معجزات و کرامات و نیز مطالعه در احوال ارواح مقدس و کیفیت خواب و بیداری و موضوع رؤیا و مانند اینها. و از فروع این علم است: طلسم و شعبده و انواع آن.

برای هر يك از این علوم، اعراض و لوازم و مراتب و توضیحاتی است که محتاج به شرح و بیان و برهان است که در اینجا از تفصیل آن خود داری می شود و اختصار را سزاوارتر می بینم.

باید دانست که علوم عقلی ذاتاً بسیط هستند، لیکن علم مرکبی از آنها پدید آمده که دارای همه خصائص و آثار علوم بسیطه میباشد و آن علم تصوف و مسلک صوفیه است، چه علم تصوف یا مسلک خاص صوفیه،

مجموعه و ترکیبی از دو علم عقلی و شرعی است و مبتنی بر اساس حال و ذوق و وجد و شوق، صفا و مشی و محو و اثبات فقر و فناء، محبت و ارادت، مراد و مرید و دیگر اوصاف و مقامات آنها می باشد. مادر- باره این علوم سه گانه انشاء الله در کتاب مخصوصی سخن خواهیم گفت و اکنون قصد ما در این رساله، فقط بیان تعداد علوم و اقسام آن است که بطور ایجاز و اختصار آن را بر شمردیم و کسانی که مایل بشرح و تفصیل آن باشند می توانند به کتابهای مربوط مراجعه نمایند.

اکنون که درباره تعداد و اقسام علوم سخن پایان یافت، باید بطور قطع و یقین دانست که برای فهم و درک هر يك از این علوم و فنون شرایط ویژه ای است که بدون تحصیل، معرفت آنها برای طالب علم و دانشجو امکان پذیر نخواهد بود.

اینک پس از شمارش علوم و بیان اقسام آن، لازم است راه های تحصیل علم و کسب معرفت بیان و معلوم شود، زیرا کسب دانش و تحصیل علم را طرق معین و مشخصی است که باید آن را به تفصیل مورد بحث قرار دهیم.

فصل - در بیان طرق تحصیل علوم

باید دانست که بشر از دو راه کسب معرفت و تحصیل علم میکند: یکی از راه آموزش انسانی، و دیگری از طریق تعلیم ربانی. راه اول، راهی است، عادی و طریقی است محسوس که همه خردمندان در مسیر آن سیر میکنند و آن خود به دو گونه است، یکی از راه بیرون که بتوسط تعلیم حاصل می شود دیگری از طریق تعقل و تفکر بدست می آید و تفکر و تدبیر باطنی بمنزله تعلیم و تعلم ظاهری است، یعنی تعلم استفاده شخصی از شخص دیگر «جزئی» است و تفکر و تعقل، استفاده روح است از روح کلی و بدیهی است که روح کلی از نظر تعلیم و آموزش قوی تر و مؤثرتر از هر دانشمند و استادی میباشد.

بطور کلی، علم در روح بشر بالقوه موجود میباشد، مانند دانه ای که در زمین نهفته باشد، یا گوهری که در قعر دریا و در سینه معدن وجود دارد و تعلم عبارت است از استخراج علم از قوه بفعل، چنانکه تعلیم عبارت است از اخراج آن علم از مقام قوه به مرحله فعلیت. بنابراین میان روح شاگرد و روح استاد، تشابه و تقاربی وجود دارد، استاد در افاده چون کشاورز و شاگرد در استفاده همانند زمین و دانش

بالقوه همچون دانه و دانش بالفعل بسان نبات میباشد، وقتی که روح شاگرد بمرحله کمال رسید، چون درختی است که باروز شده، یا گوهری است که از قعر دریا بیرون آمده است.

روی این اصل هرگاه نیروی بدنی بر روح چیره گردد، نیاز شاگرد به تعلیم و تعلم بیشتر است و در راه فراگرفتن علم، رنج و زحمت زیادتر و مدت بیشتر، لازم میباشد و برعکس هرگاه نور عقل و بینش بر نیروهای جسمی غلبه کنند، دانشجو، با تفکر و تدبیر کمتری از زیادی تعلیم و تعلم بی نیاز خواهد بود و روح مستعد و روشن او در يك ساعت تفکر و اندیشه، چیزهایی درك میکند که روح کودن و تاریك در يك سال نمی تواند بآن آگاهی یابد.

بنابر این بعضی از مردم بوسیله تعلم تحصیل علم میکنند و برخی دیگر، بتوسط تفکر و تدبیر اما بهر حال هر تعلیمی نیاز به تفکر دارد. بشر نمی تواند همه معلومات و همه چیز را از جزئی و کلی با تعلیم و تعلم بیاموزد، بلکه چیزی را می آموزد و بوسیله فکر و اندیشه در آن چیز، به چیزهای دیگری آگاهی پیدا میکند. فلاسفه و دانشمندان بیشتر علوم عقلی و اکتشافات و صنایع علمی را با نیروی اندیشه و حدس قوی و صفاء ضمیر خود، با کمترین تعلیم و تحصیل بوجود آورده و به آن واقف شده اند و اگر چنین نبود لازم می بود که انسان هر چیز را بتوسط تعلیم بیاموزد، همیشه در ظلمات نادانی گرفتار بود، زیرا هیچ روحی قادر نیست که همه جزئی و کلی ضروریات خویش را، يك بيك با تعلیم فرا گیرد، بلکه همانگونه که گفته شد بعضی از امور را بوسیله تحصیل و بعضی دیگر را مانند بیشتر مردم بتوسط مشاهده و تجربه و برخی دیگر

را با نیروی تفکر و صفاء ضمیر درك میکنند، چنانکه اساس کار دانشمندان و بنای قواعد علوم بر این رویه است.

مثلاً، مهندس همه نیازمندیهای خود را که در مدت عمر خویش بدانها احتیاج دارد، یکباره نمی آموزد و نمی تواند بیاموزد، بلکه کلیات و قواعد اصول هندسه را با تعلم درك میکند و آنگاه با مقایسه و اندیشه ویژه خود امور جزئی را از آن قواعد کلی استخراج و استنباط می نماید و همچنین برای پزشک مقدور نیست که تمام جزئیات بیماریها و خصائص کلیه داروها را نزد استاد بیاموزد و تعلیم بگیرد، بلکه بیشتر با توجه به اصول کلی و قواعد عمومی طب، به معالجه اشخاص می پردازد. منجم نیز کلیات و اصول علم نجوم را می آموزد و احکام گوناگون از آن استخراج می نماید و همچنین است کار فقه و ادب و غیره. این قاعده در صنایع ظریفه نیز صادق است، مثلاً در موسیقی، یکی بانیروی اندیشه خود اسبابی اختراع میکند و دیگری با توجه بآن آلت و وسیله دیگری بوجود می آورد و بهمین گونه است همه کارها و صنایع بدنی و روحی که در آغاز و مرحله نخست برای شخص بوسیله تعلیم حاصل می شود، و بعد بتوسط فکر و اندیشه کامل تر میگردد و همین که باب فکر و تعقل گشوده شده چگونگی تفکر و کیفیت حدس و توجه به مطلوب و مقصود، پی می برد، سینه اش باز و دیدگانش بینا میگردد و آنگاه علوم بالقوه روحش بدون رنج و مشقت بمقام فعلیت میرسد.

و اما راه دوم یعنی تعلیم ربانی، نیز بر دو گونه است: اول وحی و آن چنین است که وقتی روح بمرحله کمال رسید، آلودگی های طبیعت از دامنش پاک می شود، از قیود و حدود آرزو آرزو آزاد میگردد،

دیده از شهوت‌ها و لذت‌های دنیوی فرو می‌بندد، از زنجیر خواهش‌ها و آمال مادی باز میرهد، به‌مبدأ عالم و آفریننده خویش توجه میکند، به‌الطاف پروردگار خود تمسک می‌جوید، بفضل و کرم او متکی می‌شود، آنگاه خداوند متعال نیز به‌حسن عنایت خود، چنین روحی را مورد توجه خاص و لطف مخصوص قرار میدهد و با نظر الهی بآن می‌نگرد، آن را لوح و نفس کلی را قلم قرار داده و کلیه علوم را در آن ترسیم می‌نماید.

روح کامل و قدسی، چون شاگرد و عقل کلی همانند استاد است و این شاگرد همه علوم و حقایق را بوسیله آن استاد فرا می‌گیرد و بدون تعلم و تفکر، تمام مبانی و صور در صفحه آن نقش می‌بندد و مصداق این آیه شریفه میگردد که خداوند متعال بر رسول خود فرموده است :

و علمك ما لم تکن تعلم .

- آموخت تو را چیزی را که نمی‌دانستی . -

بنابر این علم انبیاء از همه علوم بشر، شریف‌تر و والاتر است، زیرا بدون واسطه و بی‌وسیله از سوی پروردگار گرفته شده و کسب گردیده است و این موضوع در قضیهٔ آدم علیه‌السلام و فرشتگان بیان شده که فرشتگان سالیان دراز در تمام عمر خویش با طرق و انواع گوناگون همه علوم و فنون را آموخته و کلیه حقایق را درک کرده بودند آنگونه که دانشمندترین مخلوق‌های خدا و عارف‌ترین موجودات عالم بودند ولی آدم از علم بهره‌ای نداشت، زیرا نه چیزی آموخته و نه استادی دیده بود. به‌همین سبب فرشتگان با دیده نخوت و تفاخر و تکبر بر او نگریستند و گفتند : «مائیم که در تسبیح و تقدیس

خداوند ممتاز و به تمام علوم و حقایق آگاه میباشیم» آدم علیه السلام در برابر این تفاخرها رو بدرگاه آفریدگار آورد، از همه جا دل بر کند و با عجز و ناتوانی به پروردگار خویش متوسل گردید. خدای بزرگ، همه حقایق و علوم را به او آموخت و آنگاه همه آن حقایق را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود:

انبئونی باسماء هو الاء ان کنتم صادقین

- اگر شما در دعوی خود صادق هستید این حقایق را بیان کنید. -
فرشتگان خود را در برابر آدم کوچک یافتند و کشتی جبروت و کبریائی آنان در دریای عجز و ناتوانی غرق شد و عرض کردند:
پروردگارا

لاعلم لنا الا ما علمتنا

- ما جز آنچه تو بما آموخته ای چیزی نمیدانیم. -

آنگاه خداوند به آدم فرمود:

یا آدم انبئهم باسمائهم

- ای آدم فرشتگان باین حقایق آگاه ساز- و آدم تمام آن حقایق و امور غیبی را بفرشتگان آموخت.

خردمندان باین حقیقت معترفند که دانشی که بوسیله وحی حاصل شده، قوی تر، کامل تر و ارجمندتر از علمی است که بوسیله تعلیم و تعلم حاصل میگردد و وحی مخصوص انبیا و میراث پیامبران است و خداوند بعد از پیغمبر بزرگوار ما محمد (ص) این باب را مسدود فرمود. و پیامبر بزرگ اسلام خاتم پیامبران و دانشمندترین و فصیح ترین مردم روی زمین بود، چنانکه خود فرموده است:

ادبنی ربی فاحسن تأدیبی

- پروردگار من مرا ادب آموخت و آن را بمرحله کمال رساند . -

و نیز فرموده است :

انا اعلمکم و اخشاکم من الله

- من داناترین شما و نیز خائف‌ترین شما از خداوند هستم . -

و علم پیامبر ما از آن جهت کامل‌تر و قوی‌تر و والاتر از علوم دیگر است که از طریق ربانی و الهی حاصل شده و هیچگاه به تعلیم و تعلم انسانی نپرداخته بود .

خداوند درباره‌اش فرموده است :

علمه شدید التقوی

- فرشته‌ای بسیار توانا با و آموخته است . -

دوم الهام - الهام عبارت از آنگونه آگاهی است که نفس جزئی انسان بر حسب صفا و قابلیت و استعداد خود از نفس کلی کسب می‌نماید و الهام نمونه‌ای از «وحی» است، چه، وحی تصریح و بیان امر غیبی و «الهام» نمایاندن و ارائه آن می‌باشد.

علمی که از «وحی» بدست می‌آید «علم نبوی» و علمی که بوسیله «الهام» حاصل میگردد علم «لدنی» نامیده می‌شود و علم لدنی عبارت است از علمی که برای درک و وصول آن میان روح و آفریدگار او واسطه‌ای وجود ندارد، بلکه همانند نوری است از چراغ غیب که بر دل روشن و ضمیر تابناک و پاک می‌تابد، بدین توضیح: در نفس کلی اولی که در میان جواهر بسیطه اولیه، نسبت او به عقل اول، چون نسبت «حوا» با «آدم» علیه السلام است، تمام علوم و حقایق موجود می‌باشند و

چنانکه گفته شد «عقل کلی» از «نفس کلی» کامل تر و والاتر است و همچنین نفس کلی کامل تر، قوی تر و شریف تر و والاتر از دیگر مخلوقات میباشد، این است که از افاضة عقل کلی «وحی» حاصل می شود و از اشراق، نفس کلی «الهام» بدست می آید، بنابراین «وحی» زینت انبیاء و «الهام» حلیة اولیا است و چون نفس، پائین تر از عقل است، مرتبه «ولی» هم دون مرتبه «نبی» است و همچنین الهام نازل تر از وحی و قوی تر از «رؤیا» میباشد.

همانگونه که بیان شد، دانش و معرفت پیامبران و اولیاء کامل ترین و ارجمندترین دانش ها و معارف بشری است، لیکن علم وحی که والاتر از علم الهامی است فقط مخصوص پیامبران است، چنانکه برای آدم و موسی و ابراهیم و محمد (ص) و دیگر پیامبران حاصل شده است.

باید دانست که «نبوت» غیر از «رسالت» است و این دو بایکدیگر فرق دارند. نبوت عبارت است از پذیرش حقایق و علوم که نفس قدسی از عقل اول کسب کرده و از آن اقتباس و استفادۀ نموده است و رسالت تبلیغ و ابلاغ آن حقایق و علوم به نفوس مستعد دیگر میباشد و ممکن است نفسی بمقام وحی برسد و از عقل اول حقایق و معقولات را کسب و اقتباس بنماید اما بجهتی از جهات و بسببی از اسباب نتواند آنرا تبلیغ کند.

«علم لدنی» مخصوص اولیاء نیست، بلکه انبیاء هم از این علم بهره مند بوده اند چنانکه خضر علیه السلام آن را دارا بود و خداوند متعال در قرآن کریم از آن خبر داده و فرموده است :

و علمناه من لدنا علماً

- ما از نزد خودمان باو علم پیاموختیم.

و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در این باب فرموده است :

ادخلت لسانی فی فمی، فانفتح فی قلبی الف باب من العلم
مع کل باب، الف باب.

- زبان خود را در دهان نهاده سکوت کردم، آنگاه هزار در، از

علم دردم گشوده شد که با هر دری هزار در وجود داشت. -

و نیز فرموده است :

لو وضعت لی وسادة وجلست علیها، لحکمت لاهل التوراة
بتوراتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم و لاهل القرآن بقرآنهم
- اگر مسندی برای من آماده شود که بر آن جلوس نمایم، با
اهل تورات، مطابق توراه آنها، با اهل انجیل طبق انجیل
آنها و با اهل قرآن با قرآن آنها قضاوت خواهم کرد. -

و این مقام و مرتبه ایست که با تعلیم و تعلم انسانی و بشری بدست
نمی آید، بلکه تنها به نیروی علم لدنی آدمی میتواند خود را بدین پایه و
مایه برساند و خود را با آن زینت بخشد و نیز علی علیه السلام آنجا که از
عهد موسی (ع) سخن رانده و فرموده است که شرح کتاب وی چهل بار
بوده گفته است :

ولو یاذن الله لی فی شرح معانی الفاتحه، لاشرح فیها، حتی
تبلغ مثل ذالک، یعنی اربعون و قرآ

- اگر خداوند بمن اجازه میداد، معانی فاتحه کتاب را شرح

دهم، آن قدر بسط میدادم تا به آن حد یعنی به چهل بار سنگین

برسد. -

این اندازه کثرت و گسترش و احاطه در علم جز با علم لدنی و الهی و آسمانی میسر و مقدور نخواهد بود .

آری هر گاه آفریدگار بخواهد، بنده‌ای را مشمول غایت و لطف خود قرار دهد، حجابی که میان نفس او و لوح محفوظ وجود دارد، بر میدارد، آنگاه اسرار و رموزی بر او ظاهر و آشکار میگردد و معانی و حقایقی در آن نقش می‌بندد که وی میتواند هر گونه بخواهد و برای هر کس بخواهد آنها را تعبیر و تشریح نماید .

حکمت حقیقی آن حکمتی است که از علم لدنی حاصل گردد و هر کس که بدین مقام نائل نیامده بحکمت دست نیافته است، زیرا حکمت از مواهب و عطایای خداوندی است، خود فرموده است:

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا
كَثِيرًا وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَوَّلَ الْبَابِ .

- بهر کس که بخواهد حکمت عطا میکند و بهر کس که حکمت عطا شود، خیر بسیاری عطا شده است و جز خردمندان کسی
براین معنی آگاه نیست .-

آنانکه بمقام و مرتبه علم لدنی فایز شده‌اند، از رنج تحصیل و مشقت تعلیم فارغ هستند، کمتر می‌آموزند و بیشتر آموزش میدهند، رنج کوتاه دارند و آسایش ممتد.

باید دانست که پس از بیان حجت و تبلیغ دعوت و تکمیل دین چنانکه خداوند فرموده است:

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.

- امروز دین شما را کامل کردم .-

دیگر بشر نیازی به رسول و پیامبر ندارد و بیان و اظهار آنچه بیان شده است دور از ضرورت و حکمت میباشد، بنابراین جریان وحی قطع و باب رسالت مسدود گردیده است . اما باب الهام باز است و پرتو فروزان نفس کلی قطع نشده و پیوسته ادامه دارد ، زیرا نفوس انسانی برای استفاده و تفکر و تنبه و تذکر بآن نیازمند است و این نیازمندی ادامه خواهد داشت، هر چند آدمی از رسالت و نبوت بی - نیاز باشد، ولی چون همیشه در معرض هجوم نیروهای طبیعی و شهوات مادی قرار دارد و در دریای وسوسه ها و آرزوها متفرق است ، بدین روی محتاج به تذکر و آگاهی و تنبه میباشد و بهمین جهت خداوند متعال که باب وحی را از روی مشیت مسدود کرده، باب الهام را از روی رحمت و مرحمت و برای گردش امور باز گذاشته است تا مردم بدانند که خداوند به بندگان خود لطف و عنایت دارد و هر که را که بخواهد خیر بی شمار عطا می فرماید .

فصل - درجات مردم در تحصیل علوم

باید دانست که دانش‌ها در روح همه افراد بشر موجود و مرکوز میباشند و همه علوم در نهاد آدمی نهفته است و اگر کسی از علم بی بهره باشد. بسبب علل و عوارض خارجی است که بر او عارض شده و گرنه ذاتاً عالم و آگاه می باشد، چنانکه پیغمبر بزرگوار فرموده است:

خلق الناس حنفاء فاختلفهم الشياطين

- انسان خدا شناس آفریده شده و شیطان‌ها آنها را گمراه میکنند -

و نیز فرموده است:

كل مولد يولد على الفطرة

- هر مولودی بر فطرت زاده می شود -

بنابر این نفس ناطقه انسانی محل اشراق نفس کلی و با صفای نخستین و پاکی ذاتی و اصلی خود، مستعد برای پذیرش هر گونه صور معقوله می باشد، لیکن بعضی از نفوس در این جهان بیمار می شوند و بعلت بیماریهای مختلف و عوارض گوناگون از ادراك حقایق باز میمانند و برخی دیگر از نفوس، بعکس، صحت و سلامت اولی و اصلی خویش را هیچگاه از دست نمیدهند و تا پایان زندگی سالم و عالم هستند .
نفوس سالم، نفوس مقدس انبیاء اند که مشرق وحی و الهام و قادر

بر اظهار معجزه و توانا در تصرف عالم طبیعت بوده اند. این نفوس زکیه بر همان صحت اصلی خویش باقی مانده اند، علل و عوارض بیماریها در مزاج آنها تأثیری نکرده و تغییری نداده است، لهذا انبیاء پزشکان روحی بشر و دعوت کنندگان مردم به فطرت اصلی و صحبت اولی بوده اند.

و اما نفوس بیمار در این جهان، دارای درجات مختلفی هستند بعضی از آنها، بیماری مختصری پیدا میکنند و بر ضمیر تابناک آنها غبار فراموشی و نسیان می نشیند، اما همین که به تحصیل علم و کسب معرفت پرداختند و در پی صحت اصلی شتافتند، با توجه و تذکر کوچک و معالجه کوتاه، غبار نسیان و غفلت پراکنده می شود و بصحت نخستین باز میگردند و بعضی از آنها آن چنان دچار بیماری و رنجوری میگردند و بقدری مزاج و روحیه آنها تغییر میکند و معلول می شود که اگر در همه مدت عمر خود در پی تحصیل علم و کسب معرفت و در جستجوی صحت بر آیند چیزی نمی توانند درک کنند.

برخی دیگر گرفتار نسیان و غفلت میگردند اما باتذکر و مجاهدت و ریاضت و مبارزه با نفس اماره، نور مختصری می یابند و اندک چیزی درک می نمایند.

این تفاوت هاناشی از درجه علاقه نفوس به دنیا و بر حسب ضعف و قوه آنها میباشد، مانند شخص سالمی که بیمار شود، یا بیماری که بهبود یابد.

آنگاه که این مشکلات حل شود و حقیقت حال روشن گردد، همه مردم بوجود علم لدنی اعتراف خواهند کرد و باین نکته آگاه خواهند

شد که آنان در فطرت نخستین صاحب دانش و معرفت و در ابتداء آفرینش خویش، روشن و آگاه بوده اند و بیماری و نادانی ایشان بر اثر معاشرت و مصاحبت این تن مادی و اقامت در این منزل خاك آلود و تاریك بوجود آمده است، پی خواهند برد که تعلیم علم، ایجاد علم معدوم و ابداع عقل مفقود نیست، بلکه اعاده علم جبلی و ذاتی و اصلی میباشد. چنانکه گفته شد، حدوث و پیدایش بیماری در نفس بعلت شوق و علاقه او به بدن و میل او به آرایش و پیرایش و تقویت جسم و تن میباشد، همانگونه که پدری مهربان در راه پرورش و خوش بختی فرزند خویش، همه چیز خود را فراموش میکند و تنها کوشش خود را به کارهای فرزندش مصروف میدارد، نفس هم با علاقه و شوق شدیدی که نسبت به بدن دارد، خود را فراموش کرده و همه مجاهدت و سعی خویش را در راه تقویت و خوشی و آسایش آن بکار می بندد و بواسطه ناتوانی که دارد، در دریای طبیعت و امور مادی غرق میگردد و آنگاه برای نجات خود در خلال عمر به معلم احتیاج پیدامی کند، تا بتواند آنچه را که فراموش کرده است بیاد آورد و آنچه از دستش رفته بازستاند. آموختن و تعلم جز توجه و بازگشت نفس به خود و بیرون آوردن آنچه که بالقوه در ضمیر شخص موجود است، چیز دیگری نیست، بدینوسیله می خواهد خود را بحد کمال و سعادت برساند و وقتی نفوس ضعیف خود نتوانند بدین مقصود نایل شوند، ناگزیر باید دست ارادت بسوی مرادی مشفق و آموزگاری مهربان دراز کنند، تا آنان را به هدف نهائی رهبری نموده و بسر حد کمال مطلوب برساند مانند بیماری که خود از راه و روش معالجه نا آگاه است و سلامت و بهبودی کمال مطلوب اوست به پزشکی

حاذق و مهربان مراجعه کند و شرح بیماری خود را باز میگوید تا پزشک مشفق به معالجه اش پردازد و صحت او را باز گرداند. حتی دیده ایم پزشکی که در يك نوع بیماری مثلاً درد سینه یا درد سر تخصص دارد و خود بدان بیماری دچار گردیده، کلیه معلومات خویش را فراموش کرده، نیروی ذاکره و حافظه خود را از دست داده، خاطرات گذشته اش را از یاد برده است اما آنگاه که بهبود یافته حال فراموشی از وی زایل گشته و همه معلوماتش را بیاد آورده، روحش از سوابق حال آگاهی یافته و سرانجام آنچه از یادش رفته بود بخاطر آورده است.

این است که عقیده داریم، دانش ها نابود نمی شوند، بلکه فراموش میگردند و این دو با یکدیگر تفاوت دارند، چرا که، فراموشی يك حالت عارضی و موقتی است، همانند مه یا ابری است که خورشید را از چشم بینندگان مستور میدارد، نه اینکه مانند غروب باشد که آفتاب از این سوی کره زمین به آن سوی انتقال یافته و نور آن محو شده باشد بنابراین تعلم و آموختن عبارت است از برگرفتن گرد و غبار از آئینه نفس و مداوا نمودن بیماریهایی که عارض روح شده تا روح بتواند به معلومات فطری و اصلی خود برگردد و آنچه از ابتدا میدانسته بخاطر بیاورد.

پس از بیان حقیقت نفس و گوهر آن و آگاهی از حقیقت تعلم و اسباب آن، اینک باید دانست که نفوس بیمار، برای رهایی از بیماری، نیازمند به تعلیم و تحصیل و صرف عمر در این راه میباشند، لیکن نفوسی که به بیماری و کسالت مختصری دچار شده و گرد و غبار کمتری گرفته و مزاج سالم خود را از دست نداده اند، نیاز فوق العاده ای به تحصیل

و رنج تعلیم و طول زمان ندارند، بلکه اندك تذکر و تفکر و توجه کافی است که به صحت اولی و حالت اصلی خویش برگردند، خاطرات و معلومات فراموش شده را یاد آور شوند و آنچه بالقوه در ضمیر دارند به مرحله فعلیت در آورده و خود را بدان زینت بخشند، آنگاه است که مراحل کمال و جمال را در نور دیده و در کوتاه ترین و کمترین مدت، به بیشتر حقایق معرفت پیدا میکنند، معلومات خود و حقایق اشیاء را بوجه نیکوئی، تعبیر و توجیه می نمایند، کامل می شوند، عالم و دانشمند میگردند، از هر چیز سخن میگویند، از راه عشق و شوق و شور و جذبه با اصل و مبدأ خود تشابه پیدا میکنند از حقد و حسد و کینه توزی مبری و از قید لذت ها و علاقه های پست مادی منقطع و جدا میگردند و آنگاه که باین درجه و مرتبه رسیدند رستگار و سعادت مند می شوند، همان سعادت و رستگاری که مطلوب همه مردم میباشد.

فصل - در حقیقت علم لدنی و اسباب حصول آن

علم لدنی عبارت است از اشراق و سریان نور الهام در روح، پس از تسویه، چنانکه خداوند متعال میفرماید :

و نفَس و ما سو بها

- سو کنند به نفس ناطقه انسان و آنکه او را بحد کمال بیافرید..-

این اشراق و سریان به سه طریق حاصل می شود :

اول از طریق تحصیل علوم و حداکثر استفاده از آنها.

دوم از راه ریاضت و مراقبت صحیح و صادق، چنانکه پیامبر اکرم ص

باین حقیقت اشاره کرده و فرموده است:

من عمل بما علم او رثه الله العلم بما لم يعلم

- هر کس بآنچه میدانند، عمل کند خداوند باومی آموزد آنچه

را که نمیدانند ..-

و نیز فرموده است :

من اخلص الله اربعين صباحاً. اظهر الله تعالى ينابيع الحكمة

من قلبه لسانه.

- هر کس چهل روز خدا را با خلوص یاد کند و بقصد قربت

رفتار نماید خداوند چشمه های حکمت و دانش را در قلب

اظهار و از زبان او جاری می‌سازد . -

سوم، بوسیله تفکر، چه، نفس آنگاه که ریاضت علم کشد و رنج تحصیل چشد و سپس در معلومات خود به تفکر و اندیشه با توجه بشرایط آن بپردازد، درهای غیب برویش باز میگردد، چون بازرگانی که هرگاه باصول اقتصاد در اموال خود تصرف کند و آنها را بکار اندازد، درهای سود و ربح برویش باز می‌شود و اگر از آن اصول منحرف گردد در دریای خسران و زیان غوطه‌ور می‌شود.

انسان اندیشمند، وقتی راه صواب پیماید، خود، راهنمای خود می‌شود، در دلش روزنه‌ای از جهان غیب باز میگردد، آنگاه کامل، عاقل، دانشور، الهام پذیر و آسمانی خواهد شد چنانکه رسول خدا فرموده است :

تفکر ساعته خیر من عبادة ستین سنه .

- ساعتی تفکر بهتر از شصت سال عبادت است . -

شرایط و اصول تفکر را ما در رساله دیگری بیان خواهیم کرد، چه این موضوع بسیار مهمی است که احتیاج به توضیح و تشریح دارد. اینک این رساله را بیاری خداوند پایان می‌بریم و همین مختصر برای کسانی که اهل آن باشند کافی است و کسی هم که مورد نور الهی قرار نگرفته است، نوری نخواهد داشت .

خداوند ولی مؤمنان است و ما باو توکل می‌جوئیم.

درود بر محمد صلی‌الله علیه وسلم .

حسنا لله ونعم الوكيل، ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
و به ثقتی من كل ان و حين، والحمد لله رب العالمين .